

به نام خدا

ادبیات حماسی :

* حماسه چیست ؟

شعری است داستانی - روایی با زمینه ی قهرمانی و رنگ قومی و ملی که در آن حوادثی بیرون از حدود عادت جریان دارد .

* رزم رستم و اسفندیار *

تاریخ ادبیات درس دوم :

* درون مایه ی داستان رستم و اسفندیار چیست ؟
برخورد آزادی و اسارت ، پیری و جوانی و کهنه و نو

متن درس :

چو شد روز رستم بپوشید گبر / نگهبان تن کرد بر گبر ببر
گبر : لباس جنگی . خفتان . جوشن . زره . برگستوان
ببر : (ببر بیان) خفتان و زره مخصوص از پوست ببر که رستم در هنگام جنگ می پوشید .
* گبر و ببر : جناس ناقص
** وقتی روز شد ، رستم لباس جنگی را به تن کرد و برای حفظ تن بر روی لباس جنگی ، زره مخصوص خود را را نیز پوشید .

کمندی به فتراک زین بر بیست / بر آن باره ی پیل پیکر نشست
کمند : ریسمان فتراک : تسمه و دوالی که از پیش و پس زین اسب آویزند ؛ ترک بند
باره : اسب پیل پیکر : قوی هیکل . درشت اندام
* در مصراع اول « به » و « بر » دو حرف اضافه هستند برای متمم یعنی « فتراک زین »
** رستم ریسمانی به ترک بند زین بست و بر اسب تنومند خود سوار شد .

به نام خدا

بیامد چنان تا لب هیرمند / همه دل پر از باد و لب پر ز پند

لب هیرمند : ساحل و کنار رود هیرمند

* باد : استعاره از آه و افسوس (امید و آرزو هم معنی می دهد .) * لب : مجازاً دهان

* دل پر از باد بودن کنایه از ناراحت و متأسف بودن

* بین لب در مصراع اول و دوم : جناس تام (یکی به معنی ساحل و یکی هم جزئی از دهان)

** رستم آنگونه تا ساحل رود هیرمند آمد در حالی که دلش پر از آه و افسوس و دهانش سرشار از پند و

نصیحت (برای اسفندیار) بود .

مفهوم : رستم از جنگ با اسفندیار ناراحت و متأسف بود و در فکر بود تا اسفندیار را نصیحت کند و او را از

جنگ باز دارد .

گذشت از لب رود و بالا گرفت / همی ماند از کار گیتی شگفت

لب : ساحل بالا گرفت : به سمت بالا رفت . به سوی بلندی حرکت کرد . گیتی : جهان . روزگار

** رستم از ساحل رود هیرمند گذشت و به سوی بلندی رفت در حالی که از کار روزگار شگفت زده بود .

خروشید کای فرخ اسفندیار / هماوردت آمد برآرای کار

فرخ : خجسته و میمون و مبارک اسفندیار : پسر شاه ایران ، گشتاسب

هماورد : هم نبرد . حریف کار : جنگ . کارزار

** رستم فریاد زد : ای اسفندیار خوشبخت ، هم نبرد تو آمد ؛ آماده ی جنگ شو .

چو بشنید اسفندیار این سخن / از آن شیر پرخاش جوی کهن

* شیر : استعاره از رستم (پرخاشجوی : جنگجوی ؛ کهن : پیر)

** وقتی اسفندیار این سخن را از رستم پیر جنگجو شنید ،

بخندید و گفت اینک آراستم / بدان گه که از خواب برخاستم

آراستن : آماده شدن

** اسفندیار خندید و گفت : هم اکنون آماده ام ؛ من از همان لحظه ای که از خواب برخاستم ، آماده ی نبرد

بودم .

به نام خدا

بفرمود تا جوشن و خود او ی / همان ترکش و نیزه ی جنگجوی
جوشن : لباس جنگی خود : کلاهخود . ترگ همان : همچنین ترکش : تیردان
جنگ جوی : جنگ جوینده (صفت فاعلی مرکب مرخم)
* بین جوشن ، خود ، ترکش و نیزه مراعات نظیر یا تناسب وجود دارد .
** اسفندیار دستورد داد تا زره و کلاهخود و همچنین تیردان و نیزه ی او را

ببردند و پوشید روشن برش / نهاد آن کلاه کی ای بر سرش
روشن برش : تن روشن و پاک و نورانی اش کی : لقب شاهان کیانی مانند کیقباد . کیخسرو و ...
کلاه کی ای : تاج شاهانه . کلاه پادشاهی * بین « بر » در دو مصراع جناس تام وجود دارد .
** پیش اسفندیار بردند و او بدن پاک و نورانی خود را با زره پوشاند و کلاه شاهی را بر سر گذاشت .

بفرمود تا زین بر اسب سیاه / نهادند و بردند نزدیک شاه
** اسفندیار دستور داد تا بر اسب سیاهش زین نهادند (اسب را آماده کردند .) و سپس پیش او بردند .

چو جوشن بپوشید پرخاشجوی / ز زور و ز شادی که بود اندر او ی
پر خاشجوی : جنگجوی ، مجازاً اسفندیار
** وقتی اسفندیار جنگجو ، لباس جنگی را پوشید ، از شدت زور و هیجانی که در وجودش بود

نهاد ان بن نیزه را بر زمین / ز خاک سیه اندر آمد به زین
* زمینه ی قهرمانی حماسه را در این بیت می توان دید . * خاک سیه مجازاً زمین
* زین مجازاً اسب * زمین و زین : جناس ناقص
** ته نیزه را بر زمین گذاشت و از روی زمین بر روی زین اسب پرید .

به سان پلنگی که بر پشت گور / نشیند برانگیزد از گور شور
* اسفندیار به پلنگ تشبیه شده است . (به سان : ادات تشبیه ؛ پلنگ : مشبه به) گور : گورخر
* گور و شور : جناس ناقص * شور : هیجان و حرکت
** همانند پلنگی که بر پشت گورخر بپرد و گورخر را به جست و خیز و شور و هیجان وادارد . (وقتی اسفندیار بر روی اسب پرید ، اسب را به شور و حرکت واداشت)

به نام خدا

بر آن گونه رفتند هر دو به رزم / تو گفتی که اندر جهان نیست بزم
رزم : جنگ بزم : شادی و نشاط (متضاد رزم) تو گفتی : انگار که (ادات تشبیه است .)
* رزم و یزم : جناس ناقص * اغراق وجود دارد .
** رستم و اسفندیار آنگونه به جنگ یکدیگر رفتند که انگار هیچ شادی و نشاطی در جهان وجود ندارد .

چو نزدیک گشتند پیر و جوان / دو شیر سرافراز و دو پهلوان
پیر و جوان : مجازاً رستم و اسفندیار دو شیر : استعاره از دو پهلوان
** وقتی که رستم پیر و اسفندیار جوان ، آن دو پهلوان جنگجو و شیر صفت ، نزدیک هم شدند .

خروش آمد از باره ی هر دو مرد / تو گفتی بدرید دشت نبرد
* آرایه ی اغراق وجود دارد .
** اسبهای دو پهلوان نعره و شیهه ای کشیدند که انگار میدان جنگ از هم شکافته شده است .

چنین گفت رستم به آواز سخت / که ای شاده شادان دل و نیک بخت
سخت : بلند * آواز سخت : حس آمیزی شادان دل : دل شاد . خوشحال
** رستم با صدای بلند به اسفندیار گفت : که ای شاه سرمست و خوشبخت

اگر جنگ خواهی و خون ریختن / برین گونه سختی برآویختن
** اگر جنگ و خونریزی و نبرد و درگیری سخت می خواهی

بگو تا سوار آورم زابلی / که باشند با خنجر کابلی
زابلی : صفت نسبی (منسوب به زابل) کابلی : صفت نسبی (منسوب به کابل)
* زابلی و کابلی : جناس ناقص
** بگو تا سواران زابلی را که خنجرهای کابلی در دست دارند ، با خود بیاورم .

برین رزمگه شان به جنگ آوریم / خود ایدر زمانی درنگ آوریم
ایدر : اینجا . اکنون * شان : آنها را . نقش مفعولی دارد .
** در این میدان جنگ آنها را به جنگ وادار کنیم و خودمان اینجا مدتی صبر کنیم .

به نام خدا

بباشد به کام تو خون ریختن / ببینی تگاپوی و آویختن
کام : میل و خواسته تگاپو : تلاش و حرکت ؛ مجازاً جنگ آویختن : مجازاً جنگ و نبرد
** هدف و خواسته ی تو خون ریزی است ؛ در این صورت جنگ و درگیری را مشاهده خواهی کرد .

چنین پاسخ آوردش اسفندیار / که چندین چه گویی چنین نابه کار
* « ش » در « آوردش » نقش متمم دارد . نابه کار : ناشایست . بیهوده . نادرست
** اسفندیار اینگونه به رستم پاسخ داد که چرا این قدر سخنان بیهوده می گویی ؟

چه باید مرا جنگ زابلستان ؟ / وگر جنگ ایران و کابلستان ؟
و گر : و یا چه باید مرا ؟ : من نیازی ندارم
** من به جنگ زابلی ها و یا جنگ ایران و کابلی ها نیازی ندارم .

مبادا چنین هرگز آیین من / سزا نیست این کار در دین من
که ایرانیان را به کشتن دهم / خود اندر جهان تاج بر سر نهم
* تاج بر سر نهادن : کنایه از به پادشاهی رسیدن
* زمینه ی ملی حماسه در این ابیات دیده می شود .
* این و دین ؛ بر و سر ؛ دهم و نهم : جناس ناقص
** آیین و شیوه ی پهلوانی من هرگز اینگونه نیست و در دین من شایسته نیست که
** ایرانیان را به کشتن بدهم و خودم تاج پادشاهی را بر سر بگذارم .

تو را گر همی یار باید بیار / مرا یار هرگز نیاید به کار
* یار و کار ؛ یار و بیار : جناس ناقص
** تو اگر به یار و یاور نیاز داری ، با خود بیاور ؛ من به یار و یاور هرگز نیازی ندارم .

نهادند پیمان دو جنگی که کس / نباشد بر آن جنگ فریاد رس
* جنگی : جنگجو ** دو جنگجو با هم پیمان نهادند که هیچ کس در آن جنگ یاور و کمک کننده نباشد

نخستین به نیزه برآویختند / همی خون ز جوشن فروریختند
* جوشن : مجازاً بدن ** ابتدا با نیزه مشغول جنگ شدند و از بدن هم خون جاری ساختند .

به نام خدا

ز نیروی اسپان و زخم سران / شکسته شد آن گرزهای گران
زخم : ضربه سران : مجازاً پهلوانان تیغ های گران : شمشیرهای محکم و سخت
** به خاطر قدرت اسب ها و ضربه ی دو پهلوان ، شمشیرهای محکمشان شکسته شد .

چو شیران جنگی برآشوفتند / پر از خشم اندام ها کوفتند
* شیران جنگی : مشبه به
** همانند شیرانی جنگجو برآشفته و عصبانی شدند و از روی خشم ، اندام های یکدیگر را کوفته و خسته و مجروح ساختند .

همان دسته بشکست گرز گران / فرماند از کار دست سران
همان : همچنین گران : سنگین فروماند : بازماند . عاجز شد کار : مجازاً جنگ
سران : مجازاً پهلوانان گران و سران : جناس ناقص
** همچنین دسته ی گرزهای سنگین شکسته شد و دست دو پهلوان از کار جنگ خسته و عاجز شد .

گرفتند زان پس دوال کمر / دو اسب تکاور فرو برده سر
دوال کمر : کمر بند تگاور : تندرو . تیزرو . حمله کننده
* منظور از مصراع دوم : دو اسب بیش از حد به هم نزدیک شده بودند .
** بعد از آن دو پهلوان کمر بند همدیگر را گرفتند در حالی که دو اسب تیزرو سرهای خود را در هم فرو برده بودند .

همی زور کرد این بر آن بر این / نجنید یک شیر بر پشت زین
* شیر : استعاره از دو پهلوان * این و زین : جناس ناقص
** دو پهلوان بر یکدیگر زور زیادی وارد کردند ولی هیچ کدام از جای خود بر روی اسب حرکت نکردند و بر هم فائق نیامدند .

پراکنده گشتند ز آوردگاه / غمی گشته اسپان و مردان تباہ
آوردگاه : میدان جنگ غمی : خسته و ناتوان
** از میدان جنگ دور شدند در حالی که اسبان خسته و ناتوان و دو پهلوان نیز کوفته و زخمی شده بودند .

به نام خدا

کف اندر دهانشان شده خون و خاک / همه گبر و برگستوان چاک چاک
برگستوان: پوششی جنگی هم برای انسان و هم اسب و فیل گبر: لباس جنگی
خاک و چاک: جناس ناقص
** کف دهان دو پهلوان با خون و خاک آمیخته شده بود و تمام لباس جنگی شان پاره پاره گشته بود .
مفهوم: بیت بر دشواری نبرد دلالت دارد .

* زواره: پسر زال و برادر رستم * مجمر: آتش دان * پشته ای بلند: تپه ای بلند
* مسالمت: خوش رفتاری . آشتی کردن با یکدیگر
* نوش آذر و مهرنوش: از فرزندان اسفندیار که در روز جنگ رستم و اسفندیار به دست زواره (برادر رستم)
و فرامرز (پسر رستم) کشته شدند . * زال: پسر سام و پدر رستم
* گز: نوعی درخت که از آن تیر می گرفتند . (تیر گز) * رز: زهر . سم مهلک و کشنده
* سیمرغ: پرنده ای افسانه ای که بر کوه البرز مسکن داشت . وی پرورش دهنده ی زال بود .

فراموش کردی تو سگزی مگر / کمان و بر مرد پرخاشخر
سگزی: سیستانی * کمان: مجازاً قدرت تیراندازی و مهارت جنگاوری
* بر: بدن . اندام . پهلو ؛ مجازاً قدرت جسمانی و پهلوانی
** (اسفندیار از روی تحقیر به رستم می گوید) ای سیستانی آیا قدرت تیراندازی و نیروی جسمانی
جنگجویی مثل من را فراموش کردی ؟

ز نیرنگ زالی بدین سان درست / وگر نه که پایت همی گور جست
درست: سالم و زنده * پا: مجازاً خود فرد یعنی رستم
* پایت همی گور جست: کنایه از اینکه مردنی بودی . مرگت نزدیک بود .
** به خاطر حيله و تدبير زال اینگونه سالم و تندرست مانده ای وگر نه تا الآن مرده بودی .

بکومت زین گونه امروز یال / کزین پس نبیند تو را زنده زال
* ضمیر « ت » در آخر « بکومت » در اصل باید به آخر « یال » بیاید . (بکوبم زین گونه امروز یالت را)

به نام خدا

* یال و زال : جناس ناقص * یال : گردن . موی گردن اسب و شتر ؛ مجازاً کل اندام رستم
** امروز آنگونه گردن تو را (با گرز) می گویم که بعد از این زال تو را زنده نبیند .

بترس از جهاندار یزدان پاک / خرد را مکن با دل اندر مفاک
مفاک : گودال ؛ مجازاً گور * در مفاک کردن چیزی : کنایه از نابود و تباه کردن آن چیز است .
* دل : مجازاً احساس
** از خدای پاک و نگهبان جهان بترس و عقل و احساس خود را تباه نکن . (برخلاف عقل و احساس خود
عمل مکن .)

من امروز نز بهر جنگ آدمم / پی پوزش و نام و ننگ آدمم
نز بهر : نه به خاطر پی : به خاطر نام و ننگ : آبرو و اعتبار پوزش : عذرخواهی
* جنگ و ننگ : جناس ناقص
* عذرخواهی و پوزش رستم به خاطر کشته شدن مهرنوش و نوش آذر به دست افراد رستم بود .
** (رستم به اسفندیار می گوید :) من امروز به خاطر جنگ نیامدم بلکه برای حفظ آبرو و عذرخواهی آمده
ام .

تو با من به بیداد کوشی همی / دو چشم خرد را بپوشی همی
بیداد : ظلم و ستم ؛ متضاد داد * مصراع دوم کنایه است .
* چشم خرد : اضافه ی استعاری (استعاره مکنیه و تشخیص ؛ خرد مانند انسانی فرض شده است که چشم
دارد .)
** تو با من ظالمانه رفتار می کنی و به عقل و اندیشه ی خود توجهی نمی کنی .

کمان را به زه کرد و آن تیر گز / که پیکانش را داده بد آب رز
زه : چله ی کمان * کمان را به زه کردن : کنایه از آماده کردن کمان
تیر گز : تیری که از چوب درخت گز به دست می آید . پیکان : نوک تیر (متضاد سوفار
(آب رز : آب انگور . شراب (ولی در این درس به معنی زهر و سم مهلک و کشنده است .)
گز و رز : جناس ناقص
** رستم زه را به کمان بست و آن را آماده کرد و سپس آن تیر گز را که نوکش زهرآلود بود

به نام خدا

همی راند تیر گز اندر کمان / سر خویش کرده سوی آسمان
** (آن تیر گز را) در کمان گذاشت و سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد . (مشغول دعا و مناجات شد .)

همی گفت کای پاک دادار هور / فزاینده ی دانش و فرّ و زور
دادار : آفریننده هور : خورشید فرّ : شکوه و بزرگی . نور ایزدی
* هور و زور : جناس ناقص
** رستم می گفت که ای خداوند پاک و آفریننده ی خورشید ، و ای زیاد کننده ی دانش و شکوه و قدرت ،

همی بینی این پاک جان مرا / توان مرا هم روان مرا
* توان و روان : جناس ناقص
** خدایا تو این جان پاک و توان و روح من را می بینی . (و از اسرار درونم آگاهی داری .)

که چندین بیچم که اسفندیار / مگر سر بیچاند از کارزار
بیچم : تلاش می کنم . اصرار و پافشاری می کنم . سر بیچاند : منصرف شود .
** که چقدر تلاش می کنم تا شاید اسفندیار از جنگ منصرف شود .

تو دانی که بیداد کوشد همی / همی جنگ و مردی فروشد همی
* جنگ و مردی فروختن : کنایه از ادعای جنگاوری و مردانگی داشتن
** خدایا ، تو می دانی که اسفندیار به ستم کردن و جنگیدن تلاش می کند و قدرت جنگاوری و مردانگی خود را به رخ من می کشد .

به بادافره این گناهم مگیر / تویی آفریننده ی ماه و تیر
بادافره : مجازات . کیفر . مکافات مگیر : مجازات نکن . مؤاخذه نکن
* تیر : ایهام دارد (۱- ستاره ی تیر یا عطارد ۲- وسیله ی جنگ)
* ضمیر « م » در آخر « گناه » ، مفعول است . (به باد افره این گناه ، من را مگیر و مؤاخذه نکن .)
** خدایا ، به کیفر این گناه من را مورد مؤاخذه و بازخواست قرار مده ؛ ای کسی که آفریننده ی ماه و عطارد (مجازاً همه ی ستارگان و جهان آفرینش) هستی .

به نام خدا

تهمتن گز اندر کمان راند زود / بر آن سان که سیمرخ فرموده بود

* گز : مجازاً تیر گز * زود و بود : جناس ناقص

* تهمتن : از ترکیب تهم (قوی) + تن ساخته شده است ؛ لقب رستم

** رستم تیر گز را سریع در کمان قرار داد ؛ همانگونه که سیمرخ دستور داده بود .

بزد تیر بر چشم اسفندیار / سیه شد جهان پیش آن نامدار

** رستم تیر را بر چشمان اسفندیار زد و دنیا در مقابل دیدگانش تیره و تار شد .

خم آورد بالای سرو سهی / از او دور شد دانش و فرهی

* سرو سهی : استعاره از قامت بلند اسفندیار سهی : راست و بلند

فرهی : شکوه و شأن و شوکت

** قامت بلند و کشیده ی اسفندیار خمیده شد و دانش (هوشیاری و آگاهی) و شکوه و بزرگی از او دور

گشت . (کنایه از مرگ و نابودی)

بیاموزیم :

* اغراق : ویژگی یا صفتی که بیش از حد معمول بزرگ شده باشد . مثال :

که گفتت برو دست رستم ببند / نبندد مرا دست چرخ بلند

ز سم ستوران در آن پهن دشت / زمین شش شد و آسمان گشت هشت

شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

خودآزمایی :

۱- مصراع « همه دل پر از باد و لب پر ز پند » بیانگر چه حالت هایی است ؟

رستم از جنگ با اسفندیار متأسف و ناراحت بود و می خواست با پند دادن و نصیحت کردن او را از جنگ باز

دارد .

به نام خدا

۲- رستم برای پرهیز از جنگ چه پیشنهادی به اسفندیار می دهد؟
پیشنهاد می دهد که دو سپاه با هم بجنگند و خودشان اندکی صبر کنند.

۳- معادل « بیچم » در بیت چهل و ششم چیست؟
اصرار کنم . تلاش کنم .

۴- عناصر حماسه را در این درس نشان دهید :
زمینه ی قهرمانی : نهاد آن بن نیزه را بر زمین / ز خاک سیه اندر آمد به زین
زمینه ی ملی : مبادا چنین هرگز آیین من / سزا نیست این کار در دین من
که ایرانیان را به کشتن دهم / خود اندر جهان تاج بر سر نهم
زمینه ی خرق عادت : وجود سیمرغ و رویین بودن اسفندیار .
زمینه ی داستان : این داستان در بستری از حوادث شکل گرفته است .